

واکاوی طریقت بکتاشیه از زمان ظهور عثمانی‌ها تا پایان دوره بایزید دوم

معصومه درسار^۱

دکتر محبوب مهدویان^۲

چکیده

بکتاشیه یکی از طریقت‌های قدرتمند و تأثیرگذار در تاریخ امپراتوری عثمانی بود که با سیاست تسامح مذهبی، برقراری روابط تعاملی با حکمرانان عثمانی و نفوذ در میان ارتش بینی‌چری، از جایگاه خاصی در قلمرو عثمانی برخوردار شد. بدین ترتیب بکتاشیه قدرت گرفته و با سازگاری با اهداف مذهبی و سیاسی عثمانی‌ها، توانست مدت‌ها در تحولات اجتماعی، سیاسی و نظامی دوره عثمانی ایفای نقش کند. هدف بنیادی پژوهش حاضر، واکاوی مناسبات بکتاشیه با عثمانی‌ها تا پایان دوره سلطان بایزید دوم است. روش تحقیق در این پژوهش روش توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، بکتاشیه از نخستین سال‌های تأسیس دولت عثمانی، همواره با عثمانی‌ها روابط پایدار و تنگاتنگی داشته است و بزرگان این طریقت نیز با نفوذ در دستگاه حکومت عثمانی و برقراری پیوند با بینی‌چری‌ها، خدمات ارزنده‌ای به دولت عثمانی کرده‌اند. بدین ترتیب بکتاشیه با همسویی مذهبی و سیاسی عثمانی‌ها، مورد حمایت حکمرانان عثمانی واقع شد و غیر از بکتاشی‌های غالی که از لحاظ عقیدتی و سیاسی با عثمانی‌ها در تقابل بودند، سایر بکتاشی‌ها مورد سختگیری حکومت عثمانی واقع نشدند و مدت‌ها پیوند ناگسستنی با عثمانی‌ها برقرار نمودند.

واژگان کلیدی: بکتاشیه، عثمانی، تعامل، تقابل، آناتولی.

مقدمه

طریقت بکتاشیه منسوب به سید محمد رضوی مشهور به حاجی بکتاش ولی (۷۳۸-۶۴۶ ق / ۱۳۳۷-۱۲۴۸ م)، یکی از طریقت‌های صوفیانه مهمی بود که با تأسیس امپراتوری عثمانی در سال ۶۷۹ ق / ۱۲۸۰ م، در قلمرو عثمانی گسترش بسیاری یافت (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۷/۲). برخی از نویسندگان معتقدند که بکتاشیه شیعه بودند، ائمه اثنی‌عشر را مقدس می‌شماردند و امام جعفر صادق (ع) را نیز احترام بسیار می‌گذاشتند (مزاوی، ۱۳۶۸: ۱۳۹؛ مشکور، ۱۳۸۶: ۱۰۶). زیارت قبور ائمه اطهار برای آنان جایگزین عبادت بود (ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۷۷). به خلفای سه‌گانه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان ناسزا می‌گفتند و از آنان به زشتی یاد می‌کردند (مبلغی آبادانی، ۱۳۷۶: ۳۸۶/۱). برخی دیگر از نویسندگان نیز بر این باورند که عقاید طریقت بکتاشیه عقایدی بود از امتزاج مبادی افکار شیعه امامی، مبادی افکار شیعه باطنی (کوربن، ۱۳۷۳: ۳۵۸؛

^۱ - گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. masumehdorsar@yahoo.com

^۲ - گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. نویسنده مسئول. dr.m.mahdavian@gmail.com

Trimingham, 1973: 137)، مبادی تصوف ترکمن‌ها، برخی معتقدات مسیحیان (لوئیس، ۱۳۵۰: ۲۲۵؛ العزازی، ۱۹۳۵-۵۵: ۱۵۲/۴) و برخی افکار حروفیه (شیمیل، ۱۳۷۵: ۵۳۹). از آنجایی که حاجی بکتاش مؤسس بکتاشیه شیعه بود، می‌توان گفت که بکتاشیه در حقیقت شیعه بودند که به دلیل گسترش طریقت خود در قلمرو عثمانی، از طرفی روحیه تسامح و ارتباط با سایر طریقت‌ها و گروه‌های مذهبی را پیشه نموده و از مبادی فکری و عقیدتی آنان تأثیر پذیرفته و ارتباط تنگاتنگی بین آنان برقرار شد. از طرفی نیز برای حفظ طریقت و تثبیت جایگاه خود در قلمرو عثمانی، متمایل به مذهب عثمانی گشته و با تسنن عثمانی همواره در یک راستا حرکت می‌کردند. بدین ترتیب ایشان همواره خود را در ایشی تابع اصول سنت و جماعت دانسته و رفته رفته با روحیه تسامح و اندیشه مردم‌گرا، طبقات اجتماعی را به سوی خود جذب نمود.

به گفته پطروشفسکی «بکتاشیان معتقد بودند که ارزش و ارج همه ادیان یکسان است و برای اعمال تشریفات دینی اهمیت قائل نبودند و به ذکر نمی‌پرداختند» (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۶۶). به عبارتی دیگر، در قید و بند شریعت نبودند (فاخوری و البحر، ۱۳۸۱: ۲۹۳) و ظواهر احکام و عبادات اسلام را مهم نمی‌شمردند و توجه به باطن را بهانه‌ای کرده بودند برای مسامحه در عقاید، احکام و آداب اسلامی (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۸۴؛ گیب، ۱۳۸۰: ۱۸۱). به‌طور کلی می‌توان گفت از آنجایی که مملکت عثمانی از دو نژاد ترکمن مسلمان و رومی مسیحی تشکیل شده بود، برای رسیدن به یک عقیده واحد که از طرفی میانجی اسلام و مسیحیت و از طرفی میانجی اسلام رسمی و تصوف غالب باشد، بکتاشیه را پذیرا شد و بکتاشیه به عنوان میانجی بین مسلمانان و مسیحیان ایفای نقش کرد. در واقع این عمل بکتاشیه زیر سایه تشیع بود، که بکتاشیه را با اندیشه‌های معنوی یاری داد (الشیبی، ۱۳۸۷: ۳۵۹؛ birge, 1965: 132). به هر روی به نظر می‌رسد که تسامح با نژادها، مذاهب و طرائق آناتولی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های رشد و گسترش طریقت بکتاشیه بوده است.

درباره طریقت بکتاشیه و اصول اعتقادی آنان، کتاب‌ها و مقالات بسیاری به نگارش درآمده است که غالباً مطالعات و تحقیقاتی تخصصی هستند و درباره ماهیت فکری و آداب و ارکان طریقت بکتاشیه سخن گفته‌اند و به صورت منسجم به واکاوی مناسبات بکتاشیه با دولت عثمانی و نیز روابط آنان با حکمرانان عثمانی آن‌چنان که باید و شاید پرداخته نشده است. لذا به دلیل اهمیت این طریقت و از آن روی که کمتر به واکاوی مناسبات طریقت بکتاشیه با دولت عثمانی پرداخته شده است، پژوهش در این زمینه اهمیت بسیاری پیدا می‌کند. مقاله حاضر در تلاش است با تکیه بر منابع گوناگون و توصیف و تحلیل، به واکاوی طریقت بکتاشیه از آغاز شکل‌گیری دولت عثمانی تا پایان دوره سلطان بایزید دوم بپردازد. بر این اساس پژوهش حاضر جهت رسیدن به هدف اصلی خود تلاش می‌نماید به سؤالات ذیل پاسخ دهد. مناسبات بکتاشیه با دولت عثمانی و حکمرانان عثمانی به چه صورت بوده است؟ فعالیت‌ها و رویکردهای بکتاشیه در میان

ارتش ینی چری چگونه بوده است؟ فعالیت‌ها و عملکردهای بکتاشی‌های غالی در قلمرو عثمانی به چه صورت بوده است؟

ظهور بکتاشیه و روابط تعاملی بکتاشی‌ها و عثمانی‌ها در دوره حاجی بکتاش

در زمان حمله مغولان در قرن هفتم هجری قمری / سیزدهم میلادی، حاجی بکتاش به دستور شیخ احمد یسوی به همراه تعدادی از مقدسین و پارسایان از خراسان به بلاد روم مهاجرت کرده (ولایت‌نامه، ۲۰۱۱: ۲۲ و ۳۸؛ الافلاکی‌العارفی، ۱۳۶۲: ۳۸۱/۱) و در سلک پیروان فرقه بابائیه^۱

۱. بابائیه منسوب به بابا اسحاق کفرسودی ترکمان است. شهرت بابا اسحاق از سال ۶۳۸ ق/ ۱۲۴۰م، آغاز شد. او پس از استیلای چنگیز بر سرزمین‌های ترکمن‌نشین، به آناتولی مهاجرت کرد و ترکمنان بسیاری را جذب خود نمود (الشیبی، ۱۳۸۷: ۳۵۱).

درآمد. وی طریقت بکتاشیه را بر اساس شالوده طریقت بابائیه بنیان نهاد (زارکون، ۱۳۹۷: ۱۷۷)، و بدین ترتیب به نشر و ترویج افکار خویش پرداخت. در واقع کار مهم حاجی بکتاش این بود که توانست افراد نجات یافته از قتل عام بابائیان، باطنیان و علویان پراکنده را دور خود جمع نماید و انسجام دهد و به عنوان حلقه‌ای از زنجیر متصوفان بزرگ، جماعتی را که پایه‌های زندگیشان به دلیل بحران‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی متزلزل شده بود، در کنار خود بگیرد و ترکمن‌هایی را که نقطه امید خود را از دست داده بودند، دوباره به پا خیزاند (ruhi fiğlali, 2006, 183-184). بدین ترتیب بکتاشی‌گری در میان ترکمن‌ها و روستاهای اطراف آنان طرفداران بسیاری یافت و در میان آنان جای بابائی‌گری را گرفت.

حاجی بکتاش در میان ترک‌ها و ترکمن‌ها شهرت عام یافت، به طوری که بکتاش اسم خاصی شد که برخی بدان اسم ملقب گردیدند (ابن حجر، ۱۹۲۹: ۴۸۰). رفته رفته شهرت حاجی بکتاش به حدی رسید که افراد بسیاری از هر سو برای زیارت او به محل سکونت وی در صولوجه قره هویوق شتافتند. حاجی بکتاش نیز به عده‌ای از آنان مقام خلیفگی داده، به مناطق مختلف آناتولی جهت اشاعه تعلیماتش فرستاد (ruhi fiğlali, 2006, 134; birge, 1965: 51). تعالیم وی اساساً تعالیمی شیعی بودند که در لفافه‌ای از صوفی‌گری پوشیده مانده بودند. مهم‌ترین ویژگی تعالیم صوفیانه او تساهل بود و به مباحثات و یا اصول علوم دینی و جدل‌های تئولوژیک آلوده نشده بود (moosa, 1982, 43). یکی از خلفای حاجی بکتاش که از افراد برجسته و مورد وثوق او به شمار می‌آمد، آبدال موسی^۱ بود که وی را در انتشار بکتاشیه یاری کرد، وی تا اندازه‌ای مورد اعتماد بود که دارائی حاجی بکتاش نیز نزد او به امانت بود (عاشق پاشازاده، بی‌تا: ۳۸۱; remzi, 2011: 87).

ترویج عقاید بکتاشیه در شرایطی بود که زمینه پذیرش افکار جدید مهیا بود و مردم به دلیل ناامنی به علت جنگ‌ها و راهزنی‌های پی در پی، مأمّن و تکیه‌گاه‌های معنوی را جستجو می‌کردند. لذا افکار بکتاشی به خوبی این خلأ را پوشش داد و به سرعت در این سرزمین پیروانی یافت (پروند و سبحانی، ۱۳۷۳: ۸۴؛ حیدرزاده نایینی، ۱۳۸۰: ۱۸۳). از طرفی نیز گسترش سریع بکتاشیه در آناتولی به علت گرویدن اخی‌ها به حاجی بکتاش و ارتباط منسجم بکتاشی‌ها با سازمان اخی‌ها از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و دینی بود. از این‌رو تأثیر این وابستگی بود که بکتاشیه به شکل یک طریقت مهم ظاهر گشت و تکوین یافت و در مدت زمان کوتاهی به دستاوردهای مهمی نایل آمد (banarli, 1983: 293; özcan, 2003: 13). حاجی بکتاش علی‌رغم روابط نزدیک با اخی‌هایی چون اخی اورن و بابا اسحاق، در هیچ یک از قیام‌های آناتولی شرکت نکرد، و ترجیح داد گوشه‌ای آرام را برگزیند و به تربیت ترکمن‌ها بپردازد (عاشق پاشازاده، بی‌تا، ۲۰۵). در مجموع می‌توان ادعان نمود، رسیدن بکتاشیه به جایگاه رفیع در قلمرو عثمانی، به

¹ .Abdal Musa

دلیل خصیصه اصلی این طریقت یعنی نفوذ در توده مردمی بود. چرا که زمینه پذیرش افکار و عقاید جدید در جامعه فراهم بود.

از آنجایی که حاجی بکتاش به عثمان اول بشارت پادشاهی و حکومت می‌داد و به وی برادر می‌گفت و داش و تاش خطابش می‌کرد، بنابراین عثمان اول، زمانی که به حکومت دست یافت به وی لقب بکتاش^۱ داد. در واقع در این راستا بود که سید محمد رضوی به حاجی بکتاش معروف شد و سلسله وی به نام بکتاشیه شهرت یافتند (مبلغی آبادانی، ۱۳۷۶: ۳۸۸/۱). بدین ترتیب طریقت بکتاشیه از بدو پی‌ریزی حکومت عثمانی در بلاد روم، در میان آنان رشد پیدا کرد. به‌گونه‌ای که حاجی بکتاش از الطاف عثمان اول برخوردار شد و روابط گرمی میان آنان حاکم گشت (دونمز، ۱۳۸۹: ۱۹). عثمان اول ارادت خاصی به حاجی بکتاش داشته و جبه او را می‌پوشید (ولایت‌نامه، ۲۰۱۱: ۳۴). توجه عثمان اول به بکتاشیه در حدی بود که حتی وی در سال ۷۶۵ ق/ ۱۳۶۳ م، هسته اصلی ارتش عثمانی یعنی سپاه ینی‌چری را در خانقاه بکتاشیه پایه‌گذاری کرد (دونمز، ۱۳۸۹: ۱۹). به نظر می‌رسد حمایت عثمان اول از حاجی بکتاش خود امتیازی مثبت جهت سوق دادن افکار توده‌های مردمی به این طریقت بود.

از بزرگان بکتاشیه این دوره می‌توان به شریف خضر معروف به صاری صالقی اشاره کرد، وی از پیران خراسان بود که به آناتولی مهاجرت نمود. صاری صالقی از خلفای حاجی بکتاش و از شعرای بکتاشی بود که در گسترش علوی‌گری در آناتولی و بالکان تلاش زیادی کرد (گولپینارلی، ۱۳۷۴: ۲۰۸؛ remzi, 2011: 173, 177). وی از مهم‌ترین مروجین عقاید تصوف بکتاشی در میان دولت عثمانی بوده است و با تمامی باباهای ترکمن عهد خود روابط بسیار خوبی داشت و آنان را به کنار گذاشتن منازعات متناوب و جنگ با نامسلمانان در اروپا ترغیب می‌نمود و جهاد و غزا را به مثابه افضل عبادات می‌ستود. او در دوبروجا بالای «کوه بابا» مدفون گشته است، که این مکان از مهم‌ترین زیارتگاه‌های بکتاشی‌های بالکان به‌شمار می‌رود (اینالچق، ۱۳۹۴: ۳۱۴؛ لویزن، ۱۳۸۴: ۲۷۶/۱؛ remzi, 2011: 173, 177).

بعد از مرگ عثمان اول، جانشین او اورخان اول (۷۶۳-۷۲۶ ق. / ۱۳۶۲-۱۳۲۶ م.) نیز عقیده صوفی و بکتاشی داشت، به‌گونه‌ای که روابط گرمی با حاجی بکتاش برقرار نمود (آژند، ۱۳۶۹: ۱۱۳؛ الفهد، ۱۴۳۹: ۷). اورخان اول که از حامیان طریقت بکتاشیه بود، حتی در بورسه برای بکتاشی‌ها خانقاه‌هایی با حجره‌های درویشی ساخت (کین راس، ۱۳۷۳: ۴۷). به گفته پورگشتال «اورخان روزی با چند نفر از سپاهیان جدید خود، به دیدن شیخ حاجی بکتاش که در قریه سولچه [سلجه] واقع در حوالی آماسیه منزل داشت، رفت که از او استمداد همت نموده، اسم و علمی از درویش مشارالیه جهت قشون جدید بگیرد. حاجی بکتاش

۱. بکتاش به معنای برادر بزرگ سلطان است.

آستین خرقه^۱ خود را پاره کرده، بر سر یکی از آنها انداخته این مضامین را بگفت که اسم این گروه ینی چری باشد و همیشه سفیدرو بوده، با بازوی قوی و شمشیر برآن و سنان تیز و حامل فتح و نصرت باشند» (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۹۲/۱). این گونه که پیداست ظاهراً اورخان اول به دلیل قلت سپاه مسلمان خود و کثرت سپاه دشمن، برای استمداد کمک نزد حاجی بکتاش رفته و از او خواسته است تا از طریق دعوت غلامان به اسلام، قوت سپاه او را فراهم آورد و اسم و علمی برای آنان انتخاب نماید. حاجی بکتاش نیز بنابر استدعای اورخان اول، غلامان را به اسلام دعوت کرده و این سربازان جدید به ینی چری معروف شدند. حاجی بکتاش سربازان جدید اورخان اول را خرقه نیز پوشاند و پرچمی هم به آنان اعطا کرد که رویش هلال ماه و شمشیر دو سر عثمان به رنگ ارغوانی می درخشید (معصومعلی شاه، ۱۳۸۲: ۳۴۶/۲؛ کین راس، ۱۳۷۳: ۴۷). به نظر می رسد این اقدامات حاجی بکتاش از یک طرف سبب افزایش روحیه سربازان عثمانی در جنگ شده است و از طرف دیگر روابط تعاملی و حسنه میان سلاطین عثمانی و حاجی بکتاش را می رساند. شاید به همین دلیل بود که زمانی که سربازان اورخان اول در جنگ پیروز شدند، دلیل این پیروزی و ظفر را توجه حاجی بکتاش به سربازان دانستند. از آن زمان نه تنها نام ینی چری بر سربازان اورخان اول باقی ماند (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۳۳۸)، بلکه افراد ینی چری به نشان آستین خرقه متبرک حاجی بکتاش، پارچه ای سفید بر پشت کلاه خود می آویختند که به آن «پاترما»^۲ گفته می شد (اوزون چارشی لی، ۱۳۷۷: ۵۷۶/۱؛ براون، ۱۳۸۵: ۲۰۷/۲۶). همچنین کلاهشان به جای پر به یک قاشق چوبی مزین می شد (معصومعلی شاه، ۱۳۸۲: ۳۴۶/۲؛ کین راس، ۱۳۷۳: ۴۷). این نمادها نشانگر نفوذ حاجی بکتاش حداقل در شکل ظاهری آن در میان ارتش و سپاهیان عثمانی بود. برکت دادن دسته های ینی چری توسط حاجی بکتاش، بی شک قوت ارتباط بین دو سلسله نظامی و دینی را پدید آورد (حتی، ۱۳۸۲: ۳۷۷) این ارتباط آن قدر قوی بود که از آن زمان به بعد ینی چری، حاجی بکتاش را پیر و مراد سازمان خود می خواندند و خود را اولاد و مرید حاجی بکتاش می دانستند (اوزون چارشی لی، ۱۳۷۷: ۵۷۷/۱). از طرفی نیز چون حاجی بکتاش ینی چری را با طریقت بکتاشیه آشنا ساخته و آنان را مسلمان کرده بود، لذا از آن ایام به بعد شغل قاضی عسکری ینی چری ها به بکتاشی ها محول می شد (ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۷۷). در واقع می توان گفت حاجی بکتاش اولین صوفی بود که گامی در تشکیل نیروی ینی چری و اسلام آوردن آنان ایفا کرده است و این عمل مهم ترین اقدام اجتماعی وی در حکومت عثمانی تلقی می شود. همچنین دعای حاجی بکتاش به

۱. خرقه لباسی بود که آستین هایی به پهنای هفتاد سانتیمتر و طول بیش از یک متر داشت، جلو باز، بدون یقه و بسیار گشاد بود و پوششی بود که کمر نداشت و تا روی پا را می پوشانید. درویشان این خرقه را بر دوش می انداختند و آستین های آن را نمی پوشیدند و قسمت جلوی آن را با دست های خود جمع می کردند. آستین های آن را در حال نماز، اعیاد و سایر مراسم می پوشیدند. به محض آن که نماز یا مراسم تمام می شد، آستین ها را در می آوردند. اما مشایخ همیشه آستین ها را می پوشیدند (گولینارلی، ۱۳۸۲: ۵۴۳).

۲. پاترما بر روی شانه های افراد ینی چری می افتاد و قسمتی از پشت آنها را می پوشانید (اوزون چارشی لی، ۱۳۷۷: ۵۷۶/۱).

اوجاق بینی چری‌ها و متبرک ساختن پوشش آنان و برگزیده شدن به‌عنوان پیر آنان را، می‌توان دلیلی روشن بر خصلت غازی‌گری بکتاشی‌ها و فعالیت آنان در نخستین فتوحات در کنار بینی چری قلمداد نمود.

حاجی بکتاش با مسیحیان قلمرو عثمانی نیز رابطه تعاملی در پیش گرفت. رابطه حاجی بکتاش با مسیحیان، در اسلامی شدن قلمرو عثمانی تأثیر به‌سزایی داشت. او با برقراری ارتباط با مسیحیان منطقه گورمه، زمینه را برای مسلمان شدن آنان فراهم کرد. وی در راستای اسلامی کردن آناتولی فعالیت‌های بسیاری انجام داد و خلیفه‌های زیادی به مناطق مختلف آناتولی فرستاد (اینالچق، ۱۳۹۴: ۳۲۹؛ 30: üzümlü, 2009). در واقع می‌توان گفت حاجی بکتاش و مریدانش با نگرش تساهل و تسامح نسبت به مسیحیت، در ایجاد صلح و دوستی میان دو گروه مسلمانان و مسیحیان آناتولی نقش مؤثری داشته و با تلاش برای به اسلام درآوردن آنان، نقش مهمی در آرام نمودن و هماهنگی آنان با دولت مرکزی ایفا نمودند.

حاجی بکتاش به گونه‌ای با مردم بومی آناتولی و نیز کسانی که تازه اسلام آورده بودند، ارتباط برقرار می‌کرد که متناسب با باورهای پیشین و برداشت‌های ساده و صمیمی زندگی آنان باشد و برای این‌که سخنان و بشارت‌های معنوی او بتواند روح و درون آن جماعت را از موقعیت و وضعی که گرفتار آند نجات دهد، درگاه خود را به روی تمام طریقت‌ها باز نمود (امامی خوئی، ۱۳۹۲: ۲۷۷). بدین ترتیب وی با روحیه تعامل با اقلیت‌های مختلف مردم و نیز سایر طریقت‌های صوفی، گام اصلی را در گسترش بکتاشیه در سرزمین عثمانی برداشت و ادامه حیات این طریقت را در سراسر قلمرو عثمانی تضمین نمود.

مناسبات بکتاشیه با دولت عثمانی پس از مرگ حاجی بکتاش

پس از وفات حاجی بکتاش در سال ۷۳۸ ق / ۱۳۳۷ م، چون وی طبق رسم صوفیان تجرد اختیار کرده بود و فرزندی نداشت، لذا سید علی سلطان (۸۰۵-۷۱۰ ق / ۱۴۰۲-۱۳۱۰ م) فرزند خواجه الیاس که معروف به «فزیل دلی» است و در اکثر نوشته‌های علوی نیز به «تیمور تاش» معروف است (ulusoy, 1986: 67; www.huseyingazi.org.tr, 2011: gülağ öz)، به پست‌نشینی^۱ نایل آمد.

بعد از مرگ حاجی بکتاش، ابدال موسی نیز که از خلفای برجسته او بود، در یکی از شهرهای آناتولی تکیه‌گاه بزرگی احداث نمود و توانست طریقت بکتاشی را رونق داده و زنده نگه دارد. وی در بیشتر جنگ‌ها نیز در کنار اورخان اول بود، به‌ویژه در فتح بورسه در سال ۷۲۷ ق / ۱۳۲۶ م، شرکت فعالی داشت. او در این نبرد کلاه یکی از فرماندهان جنگجوی مسیحی را برداشته و بر سر خود گذاشت و با همان هیبت به بارگاه برگشت. از همان زمان «تاج الفی»^۲ در میان بکتاشی‌ها رواج یافت (بایرام، ۱۳۸۰: ۱۰۳-۱۰۲؛ احسان

۱. جانشین پییر طریقت در فرقه بکتاشیه را پست‌نشینی گویند.

۲. تاج الفی کلاهی است که خلیفه در طریقت بکتاشیه بر سر خود می‌نهد و دوازده قطعه است.

اوغلو و دیگران، ۱۳۹۷: ۲/۲۴۴). همچنین وی در یکی از جنگ‌ها تاج الفی را که خود بر سر می‌گذاشت، به یکی از افراد ینی‌چری بخشید (عروج نیا، ۱۳۷۷: ۶۵۰). این مسأله از یک طرف نشانگر آن است که روابط خوبی میان ینی‌چری‌ها و بکتاشیه حاکم بود و از طرفی نیز گویای تعلق خاطر زیاد ینی‌چری‌ها به حاجی بکتاش است. ابدال موسی همچنان به ترویج بکتاشیه ادامه می‌داد، تا آن‌که به نواحی انطاکیه رفته و در نزدیکی آلمالی زاویه‌ای بر پا داشت و به تربیت دراویش پرداخت (مخبر دزفولی، ۱۳۸۹: ۸۵).

گییکلی بابا^۱ نیز از بکتاشی‌های دوره اورخان اول بود که به واسطه کراماتش بسیار مشهور و مورد تکریم بود. وی از اولیای عثمانی بود که در دوره سلطنت اورخان اول به شهرت رسید. اورخان اول برای او احترام بسیاری قائل بود. وی همراه همیشگی اورخان اول بود، به طوری که وی حتی در فتح بورسه همراه اورخان اول بود. ظاهراً هنگام فتح بورسه سوار بر گوزن بزرگی بوده (طاشکبری‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴؛ سامی، ۱۳۱۴: ۳۹۴۳/۵) و شمشیر برآنی نیز در دست داشته و پیشاپیش سپاه عثمانی حرکت می‌کرده است. در واقع وی به علت معاشرت با گوزن‌ها به لقب گییکلی مشهور شده است. پس از فتح بورسه، اورخان اول به پاس زحمات فراوان گییکلی بابا در فتح بورسه، بر آن شد تا شهر اینگول را در نزدیکی بورسه به ضمیمه حومه-اش به گییکلی بابا اهدا کند، اما او از پذیرش این پیشنهاد خودداری کرد و گفت ملک و املاک فقط از آن فرمانروایان است. اما بعداً تسلیم درخواست‌های مصرانه اورخان اول شد (لوپزن، ۱۳۸۴: ۱/۲۷۱؛ سامی، ۱۳۱۴: ۳۹۴۳/۵). حتی اورخان اول با تخصیص سرزمین‌هایی در دامنه‌های «کوه کشیش» جهت تأسیس خانقاه‌ها، به گییکلی بابا اجازه تأسیس خانقاه در آن مکان را داد (احسان اوغلو و دیگران، ۱۳۹۷: ۲/۲۴۴). احترام و علاقه اورخان اول و گییکلی بابا نسبت به یکدیگر دو سویه بود. به طوری که گییکلی بابا برای قدردانی از لطف و محبت اورخان اول، درختی را از ریشه درآورد و آن را به بورسه برد و در کنار اقامتگاه اورخان اول کاشت. اورخان اول از این عمل گییکلی بابا بسیار خوشحال شد. گییکلی بابا در سال ۷۵۱ ق/ ۱۳۵۰م، در دامنه شرقی «کوه کشیش» وفات یافت. اورخان اول گنبد و بارگاه مجلی برای مزار وی ساخت و در کنار آن نیز یک مسجد و درگاه نیز بنا نمود (منجم باشی، ۱۳۹۳: ۸۵؛ شکر، ۱۳۸۵: ۱۴۳-۱۴۲). وی صاحب چنان مقامی بود که مردم نیز به زیارت بارگاه او می‌رفتند. حتی اورخان اول نیز شخصاً برای زیارت به بارگاهش می‌رفت و از شیخ می‌خواست تا درباره او و خاندانش دعا کند (www.mumsema.com: arap-islam-alimleri, geyikli-baba). بنابر این تفاسیر، اهمیت نقش گییکلی بابا در گسترش بکتاشی‌گری و نیز روابط حسنه او با اورخان اول و لطف و عنایت اورخان اول به گییکلی بابا کاملاً مشخص است.

سید علی سلطان جانشین حاجی بکتاش که از پیرهای بکتاشی معروف زمان اورخان اول بود، فردی بود که از دوازده پست آیین جم^۱ (جمع)، یکی نیز به او تعلق داشت. او با سلیمان پاشا پسر اورخان اول هنگامی که نیروهای عثمانی از آناتولی به روملی وارد شده بودند، همراه او بود. وی تکیه‌ای در دیمه توقات^۲ تأسیس کرده و به تربیت دراویش پرداخت و بعد از مدتی در همان‌جا فوت کرد. تکیه او چهار خلیفه و پست‌نشین را در خود پروراند (صبحی‌الانطاکی، ۲۰۰۳: ۱۳؛ remzi, 2011: 199). بعد از سید علی سلطان نیز دو پسر وی به نام‌های رسول بالی و سپس مرسل بالی جانشین پدر شدند (ulusoy, 1986: 68). رسول بالی در تکیه صولوجه قره هویوق مستقر بود که پس از وفات او، مرسل بالی سرپرستی آن تکیه را عهده‌دار شد. مرسل بالی در تکیه دیمه توقات مستقر بود و هم‌زمان تکیه صولوجه قره هویوق را نیز سرپرستی می‌کرد تا این‌که او نیز از دنیا رفت (صبحی‌الانطاکی، ۲۰۰۳: ۱۳).

به‌طور کلی باید اذعان نمود که بکتاشی‌های فعالی چون سید علی سلطان، گییکلی بابا و ابدال موسی در سراسر امپراتوری عثمانی حضور می‌یافتند. آنان در مناطق مفتوحه، خانقاه و زاویه تأسیس می‌کردند و عقاید خود را انتشار می‌دادند. چنین رهبرانی به همراه مریدان خود به فتوحات عثمانی در اروپا می‌پیوستند و به‌طور مستقیم در توسعه قلمرو عثمانی سهیم می‌شدند، در مقابل، امیر عثمانی نیز به آنان املاک و اگذار کرده و آنان را از پرداخت مالیات معاف نموده و موقوفات و زوایایی برای آنان دایر می‌کرد. از جمله این زوایا و خانقاه‌ها برای دراویش جنگجو در بورسه تأسیس می‌شد. توجه به این جریان تا حدی بود که حتی گمان علوی بودن اورخان اول نیز مطرح شده است. هر چند که با توجه به جمیع شواهد و قراین، احتمال این‌که سنی معتدلی بوده باشد، قوی‌تر است (اوجاق، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۶۹؛ اوجاق و بایرام، ۱۳۸۴: ۱۲۲؛ لویزن، ۱۳۸۴: ۲۷۱/۱). در حقیقت در این ادوار متقدم عثمانی که هنوز مدرسه و اسلام رسمی و راست‌آئین غالب نشده بود، تمرکز اصلی فعالان بکتاشی برای جلب و جذب باباهای ترکمن و تعلیمات معنوی در خانقاه‌ها و زوایا بود. در مجموع می‌توان گفت عدم تقابل و عدم رفتارهای خصمانه حکمرانان عثمانی با بزرگان بکتاشیه نشان از عدم مخالفت آنان با این طریقت بوده است. چون در این دوره دولت عثمانی هنوز به مرحله ثبات حکومتی نرسیده بود، تعامل با بکتاشیه، عثمانی‌ها را در رسیدن به تثبیت حکومت یاری می‌کرد. به همین دلیل به طریقت بکتاشیه به چشم مزاحم نمی‌نگریست. از طرفی نیز بکتاشیه نه تنها عثمانی‌ها را در امر جهاد یاری می‌نمودند، بلکه از رفتارهای مخالف قوانین و مقررات مذهبی و سیاسی مملکت عثمانی دوری نموده و خود را با حکومت سنی مذهب عثمانی وفق داده و بدین ترتیب از سختگیری و دشمنی عثمانی‌ها به دور ماندند و گسترش یافتند.

۱. آن عده‌ای که برای عبادات و خواندن اوراد و اذکار در جمخانه حاضر می‌شوند را «جم» و آن مجمع را «جمخانه» می‌گویند (خواججه‌الدین، ۱۳۶۲: ۴۷).

۲. منتهی الیه شمال غربی یونان.

با مرگ اورخان اول، همچنان بکتاشیه مقبول حکومت عثمانی بودند، به طوری که سازمان یافتن سپاه بینی چری در دوره سلطان مراد اول، نفوذ بیشتر آنان را در میان بکتاشی‌ها به دنبال داشت. بدین ترتیب بکتاشیه مورد توجه خاصی قرار گرفتند (ولایت‌نامه، ۲۰۱۱: ۳۴) و حتی سلطان مراد اول دستور مرمت آرامگاه حاجی بکتاش را داد (همان‌جا؛ اسدی و دریائی، ۱۳۹۲: ۳۹۴). همچنین وی فرمان ساخت تکیه‌ها و خانقاه‌هایی برای درویشان را صادر نمود (لاموش، ۱۳۱۶: ۲۹). آن زمانی که سلطان بایزید اول بعد از سلطان مراد اول به حکومت رسید، به دلیل اینکه جدش عثمان ارادت خاصی به حاجی بکتاش داشت، به قبه حاجی بکتاش توجه نموده و آن را تعمیر نمود (ولایت‌نامه، ۲۰۱۱: ۳۴). هشام شاه معروف به «عثمان بابا» نیز از فعالان بکتاشی این دوره بود که در سال ۸۰۴ ق / ۱۴۰۱ م، بعد از فتوحات تیمور لنگ در آناتولی به همراه او وارد آناتولی شد (üçüncü, 2004: 11). او هنگامی که محمد دوم شاهزاده بود، با او روابط حسنه‌ای داشت، به طوری که به قدرت رسیدن او را پیشگویی کرد. هدف او از رابطه با محمد دوم، نمایش برتری خود بود به گونه‌ای که محمد دوم نیز برتری او را پذیرفته بود (کارا مصطفی، ۱۳۹۵: ۱۱۱). زمانی هم که حکومت محمد اول (۸۲۳-۸۰۵ ق / ۱۴۲۱-۱۴۰۲ م) بعد از حکومت سلطان بایزید اول، برقرار شد، وی نیز به بکتاشیه توجه نمود. چون او وصف حاجی بکتاش را شنیده بود، به زیارت بارگاه او آمد و امارت دیگری به آنجا اضافه نمود و سقف آن را سرب اندود و زیبا نمود. وقف آن را نیز فزونی بخشید (ولایت-نامه، ۲۰۱۱: ۲۶۱). از بکتاشی‌های فعال دوره سلطان محمد اول می‌توان شیخی (متوفی ۸۳۵ ق / ۱۴۳۲ م) را نام برد که عنوان طبیب خاص سلطان محمد اول را یافت. وی نامدارترین شاعر ادبیات کهن عثمانی بود که اشعار فارسی نیز می‌سرود (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۰۱). بدرالدین سماوی نیز از پیشوایان فعال بکتاشیه در دوره سلطان محمد اول بود که به دلیل پیوستن به شورشیان سیاسی و قیام دینی درویشان ضد نظام حاکم، سلطان محمد اول، بایزید پاشا را مأمور سرکوبی او نمود و سرانجام در جنگی که بین طرفین درگرفت، بدرالدین دستگیر و نزد سلطان محمد اول برده شد (رئیس‌نیا، ۱۳۶۱: ۶۲؛ هیتس، ۱۳۷۷: ۴۵). در گفتگویی که بین سلطان محمد اول و بدرالدین درگرفت، سلطان محمد اول به بدرالدین گفت: «چرا رنگت زرد شده است؟ تب نوبه که نگرفته‌ای؟ در درونت چه ماری سر برداشت که در یک جا آرام نگرفتی؟» بدرالدین جواب داد: «آفتاب در وقت غروب به زردی می‌گراید، اگر مار در لانه شاهین آید او نمی‌تواند در لانه خود باقی بماند. اگر رهروی را مار بگزد از اثر زهر مار، رنگ رخس به زردی می‌گراید. مار با دیدن آفتاب نیرو می‌یابد و آفتاب در وقت غروب به زردی می‌گراید» (رئیس‌نیا، ۱۳۶۱: ۶۲). در نهایت بدرالدین بر اساس فتوای علما بنابر مصالح سیاسی و به اتهام آشوبگری و بدعت‌گذاری در دین، در سال ۸۲۲ ق / ۱۴۲۰ م، به اعدام محکوم گردید (دورسون، ۱۳۸۱: ۲۵۱؛ رفیق، ۱۳۷۲: ۶۷). جنبش دینی-اجتماعی بدرالدین، در پی بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از شکست جنگ آنکارا در سال ۸۰۴ ق / ۱۴۰۲ م، بود که رخ داد (احسان اغلو و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۵۵/۲). در واقع دلیل تقابل بدرالدین با حکومت عثمانی این بود که وی به دنبال یک

جامعه بی‌طبقه اقتصادی و بدون تبعیض بود که همه مردم چه مسلمان و چه پیروان دیگر ادیان در آن با امتیازات برابر زندگی کنند. لذا بدرالدین برای پیاده کردن جامعه ایده‌آلی خود عقیده اشتراک عمومی را تبلیغ می‌کرد (مزاوی، ۱۳۶۸: ۱۳۹). بدین ترتیب وی علناً و عملاً اوضاع سیاسی و اقتصادی و شرایط اجتماعی حکومت وقت عثمانی را به چالش کشید و با اعلام این‌که مریدانش تنها لاله‌الاله‌الله بگویند و محمد رسول‌الله را بر زبان نیاورند (رفیق، ۱۳۷۲: ۶۴)، ضد مذهب رسمی حکومت عثمانی موضع گرفت، که در نهایت به سرکوبی قیام او و اعدامش منجر شد.

بکتاشیه در دوره سلطان مراد دوم نیز فعال بودند و تعدادی از آنان در دومین جنگ قوصوه^۱ همراه با پیروان برخی طریقت‌ها، در کنار جنگجویان ارتش عثمانی به نبرد پرداختند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۷: ۶۰۳/۱). زمانی که سلطان محمد دوم به سلطنت رسید، با آن‌که وی علی‌رغم علاقه بسیار به سنت‌های بکتاشیه، ابراز علاقه خود را اغلب پنهان می‌داشت، بکتاشیه جریانی خطرناک شناخته نمی‌شد. لذا بکتاشی‌ها در این دوره نیز به فعالیت‌های خود ادامه دادند (اسلوار، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۰)، به طوری که عثمان بابا در این دوره نیز از مروجین فعال بکتاشیه در مناطق غربی امپراتوری عثمانی بود. نفوذ عقاید وی در بالکان به حدی بود که بدون هیچ‌گونه خونریزی، شاگردان و مریدان وی توانستند قسمتی از اروپا را تسخیر کنند. بدین ترتیب عثمان بابا باعث گردید طریقت بکتاشیه تا اروپا گسترش یابد. تکیه‌گاه عثمان بابا در مرز بلغارستان در روستای «هاسکوی»^۲ واقع بود (remzi, 2011: 177-178). وی با ایجاد تکیه‌گاه‌ها و پرورش شاگردان بسیار و روانه کردن آنان به نقاط مختلف، از جمله بلغارستان، آلبانی، بوسنی و هرزگوین و رومانی باعث رواج عقیده علوی‌گری در این مناطق شد. چنانچه وی را از فعال‌ترین پیرهای بکتاشی بالکان می‌دانند که نقش بسیار اساسی در گسترش و پایداری عقیده علوی‌گری داشته است (melikof, 2009: 140). ولایت‌نامه منسوب به این پیر بعد از مرگ او، توسط یکی از مریدانش به نام «کوچک ابدال» تدوین شد. بر اساس ولایت‌نامه، عثمان بابا برعکس سایر پیران بکتاشی تاج سرش هفت تکه بود، در حالی که در طریقت بکتاشی دوازده تکه است. وی در سال ۸۸۲ ق / ۱۴۷۸ م، وفات یافت و کوچک ابدال بعد از مرگ عثمان بابا به‌عنوان خلیفه او در تکیه‌گاه پست‌نشین شد و به انتشار طریقت بکتاشی پرداخت (remzi, 2011: 177-178). در این دوره ینی‌چری‌ها نیز که اساس ارتش عثمانی را تشکیل می‌دادند دل‌سپرده طریقت بکتاشیه بودند (اسلوار، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۰). شمار ینی‌چری‌ها در این عهد به دوازده هزار رسیده بود (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۹۳/۱). ارتباط ناگسستنی بکتاشیه با این عده از ینی‌چری‌ها که ستون فقرات ارتش عثمانی و مورد تأیید رسمی عثمانی بودند، باعث گردید بسیاری از درویش طریقت‌های دیگر نیز برای کسب اعتبار و تأمین

۱. جنگ بین عثمانی‌ها و صرب‌ها در صحرای قوصوه، که به شکست صرب‌ها انجامید (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۷: ۵۰۶/۱-۵۰۲).

مشروعیت دینی خود در عرصه افکار عمومی و اجتناب از آزار و اذیت دولتی، به صفوف بکتاشیه پیوستند (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۲۰۱). بدین صورت جمعیت بکتاشیه بیش از پیش افزایش یافته و فعالیت‌ها گسترده‌تر گشت.

در دوره سلطان بایزید دوم (۹۱۷-۸۸۵ ق / ۱۵۱۲-۱۴۸۱م) نیز، زمانی که پسر مرسل بالی یعنی بالیم سلطان (۹۲۲-۸۷۸ ق / ۱۵۱۶-۱۴۷۳م)، پست‌نشینی بکتاشیه را عهده‌دار شد، بکتاشیه بیش از پیش گسترش یافته و به مرحله بالندگی رسید (ulusoy, 1986: 68; remzi, 2011: 199). در برخی منابع آمده است که بالیم سلطان به قدری زیبا و جذاب بود که وقتی به استانبول وارد شد سلطان بایزید دوم شیفته او گردید و مدتی او را در کاخ خود نگه داشت، سپس به فراگیری علم و دانش فرستاد و بعد از آن نیز او به‌عنوان جانشین رسمی طریقت بکتاشیه به آناتولی فرستاده شد (ulvi baba, 2006: 52). سلطان بایزید دوم با بکتاشی‌ها سیاست ملایمی در پیش گرفته و به حمایت از آنان همت گمارده بود. به طوری که خانقاه‌ها، زاویه‌ها و تکیه‌های بسیاری ساخت. وی برای مشایخ و مریدان و نیز زاویه‌نشینان حقوقی معین کرد که به صورت مستمر به آنان پرداخت می‌شد (الحموی، ۱۹۹۳: ۳۲). به‌نظر می‌رسد که سلطان بایزید دوم، اولین سلطان عثمانی بود که برای مشایخ و صوفیان بکتاشی حقوق و مستمری تعیین کرد که در نوع خود جالب توجه است. این اقدام سلطان بایزید دوم، نشانگر توجه ویژه او به بکتاشی‌ها است. وی حتی بعد از پست‌نشینی بالیم سلطان، به خاطر علاقه خاص به درگاه‌های بکتاشی، دستور داد برای قبر حاجی بکتاش که تا آن زمان قبه‌ای نداشت، قبه‌ای درست کردند و در کنار آن نیز خانقاهی برای بالیم سلطان ساختند (دونمز، ۱۳۸۹: ۲۰)، همچنین دستور مرمت درگاه سید علی سلطان در سرزمین دیمه توقات را صادر نمود (ruhi fiğlani, 1996: 197).

تعامل بکتاشیه با ارتش ینی‌چری

از آن‌جایی که حکومت عثمانی سپاه ینی‌چری را که اغلب متشکل از اسیران مسیحی بود، مجبور به پذیرش اسلام می‌کرد، ینی‌چری‌ها هم پیروی از طریقت بکتاشیه را که گونه‌ای از اسلام بود که تسامح بیشتری بر آنان روا می‌داشت، پیشه کردند. به‌همین دلیل آنان خود را منسوب به بکتاشیه و فرزندان معنوی حاجی بکتاش می‌دانستند (lewis, 1963: 155-156; purgshall, 1963: I/91-92, 154). در واقع زمانی که ینی‌چری‌ها وابسته به طریقت بکتاشیه می‌شدند، بکتاشیه آنان را وادار به اسلام آوردن و دست کشیدن از دین خود نمی‌کرد، بلکه آنان را جذب اندیشه‌های عرفان و تصوف درویش‌های بکتاشی می‌کرد (ولز، ۱۳۵۳: ۸۸۳/۲). سپس ینی‌چری‌ها با آموزش برخی مسائل، در طریقت بکتاشیه پذیرفته می‌شدند (بورلو، ۱۳۸۶: ۲۴۹). از این‌رو ینی‌چری‌ها حاجی بکتاش را پیر خود می‌دانستند. شناختن حاجی بکتاش به‌عنوان پیر ینی‌چری‌ها نیز، به صورت یک رسم درآمده بود. یکی از شیوخ بکتاشی نیز به صورت دائمی در بین ینی‌چری‌ها حضور داشت. بدین ترتیب بین بکتاشیه و ینی‌چری‌ها پیوند تنگاتنگی برقرار شده و زمانی که

یک دده جدید به عنوان رهبر بکتاشیه انتخاب می‌شد، به پادگان ینی‌چری‌ها در استانبول می‌آمد تا آغای ینی‌چری‌ها بر سر او تاج‌گذاری کند (اینالچق، ۱۳۹۴: ۳۲۵). قوت ارتباط ینی‌چری با بکتاشیه به حدی رسید که ینی‌چری‌ها به اوجاق خود اوجاق بکتاشی و به ینی‌چری طایفه بکتاشی (گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۲۵۸) و به آگاهای فرماندهان خود، آغای بکتاشی می‌گفتند. در اویش بکتاشی همراه جنگجویان امپراتوری عثمانی، با رفتن به کلنی‌ها و مناطق دوردست نظیر فاس، الجزایر و مصر، جنگجویان را به نبرد تشویق می‌کردند. رهبران بکتاشی با عنوان بابا، معمولاً در نزدیکی پادگان‌های ینی‌چری‌ها زندگی می‌کردند تا سربازان آنها را از نظر معنوی هدایت کنند. بدین ترتیب می‌توان گفت آنان در عملکردهای ینی‌چری تأثیرگذار بودند (امامی خوئی، ۱۳۹۲: ۲۲۹؛ شیمل، ۱۳۷۵: ۵۳۸). در واقع بکتاشی‌ها به عنوان واعظان دینی در بین ینی‌چری‌ها فعالیت می‌نمودند، در کنار سربازان زندگی می‌کردند، با آنها قدم می‌زدند، و با توانایی‌های خارق‌العاده خود از این افراد در جنگ‌ها حمایت می‌نمودند (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۴۶۴). به عبارتی می‌توان گفت بکتاشیه در نقش مشاور دینی و نظامی ینی‌چری‌ها بوده و اعمال مذهبی و نظامی آنان را تقویت و در مقام روحانی ینی‌چری‌ها خدمت می‌کردند. به نظر می‌رسد که حضور آنان در کنار سربازان ینی‌چری، قوت قلبی برای این سپاه قدرتمند عثمانی بود و این ارتش از آن‌جا که صوفی‌های بکتاشی حامی معنوی آنها بودند، بسیار خشنود بودند.

بدین ترتیب بود که لشکر نظامی ینی‌چری از نظر حیات معنوی به بکتاش‌ها وابسته شد (نفیسی، ۱۳۴۴: ۷۵۷/۲؛ ruhi figlali, 2006, 200). تربیت نیروی نظامی ینی‌چری با اعتقادات تصوف در زندگی معنوی آنان آثار مثبتی به جای گذاشت. لذا در گشودن جبهه‌ها نه با خون و شمشیر به صورت نیروی رام شده با قبول انسان به صورت تجلی الله بسیار مؤثر واقع شد. همچنین این عقیده سبب گردید که ینی‌چری‌ها در جبهه‌ها همانند در اویش بکتاشی با مسلح شدن به سلاح روحی و معنوی ایمان در قهرمانی‌ها و فداکاری‌ها نقش مهمی داشته باشند. ینی‌چری‌ها هنگام حمله با گفتن «الله، الله، باش عریان، سینه پوریان، نور محمد نبی، پیر یمیز خونکار حاجی بکتاش ولی» به جنگ می‌پرداختند (banarli, 1983: 293-294). همچنین سپاه ینی‌چری به هنگام آغاز نبرد، همه یک صدا به خواندن دعای اهل طریقت بکتاشیه «گلبنک» می‌پرداختند (اوزون چارشی‌لی، ۱۳۷۹: ۵۸۶/۲). به طور کلی می‌توان گفت طریقت بکتاشی با گسترش دادن اسلام در بین ینی‌چری‌ها و تقویت روح معنوی آنان، ابتدا قلب‌ها و بعد قلعه‌ها را فتح کرد. به همین دلیل بود که سلاطین عثمانی تربیت معنوی جنگجویان خود را به دست در اویش و مشایخ بکتاشیه سپرده و از این طریق روحیه سربازان خود را تقویت می‌کردند. پیوند محکم بکتاشیه با ینی‌چری که سپاه برگزیده عثمانی در فتوحات نظامی بودند، یکی از عوامل مهم موفقیت و بقای طریقت بکتاشیه در محیط متعصب سنی بود (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۸۱-۱۸۰؛ گودوین، ۱۳۸۸: ۶۲۷). در واقع ینی‌چری‌ها به واسطه بیعت با سنت کهن حاجی بکتاش، حفاظت از طریقت بکتاشیه را به ارمان آوردند و امتیازات ایدئولوژیک ممتازی

را در یک دوران تاریخی حساس و سرنوشت‌ساز برای بکتاشیه فراهم نمودند (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۸۲). بدین ترتیب تکیه اصلی بکتاشیه بر لشکر ینی‌چری بود. در واقع همین مسأله اتکا و اعتماد بکتاشیه به ینی‌چری‌ها باعث شد تا لشکر ینی‌چری، بکتاشی‌ها را به‌عنوان هسته اصلی قشون خود پذیرا شدند و با بهره‌مندی از حمایت معنوی بکتاشیه به جنگ پرداخته و نفوذ و سلطه خود را در حکومت عثمانی بیشتر کردند. بدین ترتیب به‌نظر می‌رسد که روابط حسنه میان ینی‌چری و بکتاشیه، کاملاً به نفع دولت عثمانی بود. همچنین نفوذ بکتاشیه در میان لشکر ینی‌چری، توجه بیشتر دولت عثمانی به بکتاشیه را به دنبال داشت، به‌گونه‌ای که در کنار مزار حاجی بکتاش به‌عنوان پیر ینی‌چری‌ها، بناهایی احداث کرده، چشمه‌ها جاری ساخته و موقوفات بسیاری را به این خانقاه اختصاص می‌دادند. حتی در تمام مراسم ینی‌چری‌ها نماینده طریقت بکتاشیه حضور داشت. در تمام اردوگاه‌های نظامی نیز یک ولی از بکتاشی‌ها حضور پیدا می‌کرد. با تعویض بابای بکتاشی، تاج (کلاه) بابای جدید با مراسمی از طرف ینی‌چری‌ها نهاده می‌شد (امامی خوئی، ۱۳۹۲: ۲۳۰). این مسائل گویای عمق ارتباط بکتاشیه با لشکر ینی‌چری است، این‌که این دو گروه، هم در سلسله مراتب طریقتی و هم در عرصه‌های نظامی، یارای هم بودند و همکاری مداومی داشتند.

رفته رفته نفوذ و تأثیر بکتاشیه در زندگی مذهبی افراد ینی‌چری رسوخ بسیاری یافت. چرا که بکتاشیه مرشد و مربی دانشجویان نظامی و سربازان بودند و آنان را با خلق و خوی اخوت مذهبی نظامی پرورش می‌دادند (لوئیس، ۱۳۵۰: ۲۲۶)، به‌گونه‌ای که به قول پورگشتال «ینی‌چری‌ها هم سرباز بودند هم درویش» (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۴۷/۱). ارتباط بکتاشیه با صنف مقتدر لشکر ینی‌چری‌ها، امتیازی بر بکتاشیه محسوب می‌شد که باعث گردید بکتاشیه در سراسر مملکت عثمانی، از جمله در آناتولی شرقی، قسطنطنیه، بالکان، آلبانی، مقدونیه (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۶۶؛ پتروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۶۶)، جزایر روم، بلاد مصر و شام (معصوم‌علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۳۴۷/۲)، و بلاد عراق از جمله کربلا و نجف (العزازی، ۱۹۳۵-۵۵: ۱۵۲/۴) نفوذ و گسترش یابند و تکایا و خانقاه‌هایی بنیان نهند. هر چند حضور طریقت بکتاشیه در بالکان، به تدریج و به‌صورت پراکنده صورت گرفت. وجود آرامگاه‌های دراویش بکتاشی را در مقدونیه، بلغارستان و آلبانی، که برای فعالیت‌های تبلیغی به این مناطق سفر کرده بودند، می‌توان نشانه‌هایی از این حضور قلمداد کرد. با فتوحات و کشورگشایی‌های سلاطین عثمانی در قسمت غرب و شبه جزیره بالکان، توسط ینی‌چری‌ها که سرشار از عقاید بکتاشی بودند، گسترش تفکر بکتاشی و اسلامی در این شبه جزیره سرعت بیشتری گرفت، تا آن‌جا که در قرون بعدی شبکه وسیعی از تکیه‌های بکتاشیه در آلبانی، مقدونیه و دیگر نقاط فعالیت داشت. در هر حال گاه بکتاشی‌های این مناطق مورد سوءظن دولت عثمانی واقع می‌شدند و تکیه‌های آنان تخریب می‌شد و کتاب‌های آنان در آتش می‌سوخت. با وجود سختگیری عثمانی‌ها بر بکتاشیه در آلبانی، بکتاشی‌ها از آلبانیایی‌ها در مقابل دولت عثمانی حمایت می‌کردند (www.alevibektaşi.org: abiva; musali, 2013: 452; norris, 1993: 123-126). مردمان ترک آلبانی نیز که از عثمانی‌های سنی

مذهب دلزده بودند از بکتاشیه پیروی می کردند. بکتاشیه در نقاط مختلف بالکان از جمله تراکیه، مقدونیه، کوزوو و نیز بلغارستان فعالیت های خود را گسترش دادند، اما سختگیری عثمانی ها به تدریج باعث شد آنها از فعالیت بیافتند (trimingham, 1973: 125).

فعالیت ها و رویکردهای بالیم سلطان در قلمرو عثمانی

با پست نشینی رسمی بالیم سلطان توسط سلطان بایزید دوم، بکتاشیه صاحب یک سیستم قدرتمندی گردید که همواره از طرف حکومت عثمانی مورد حمایت قرار می گرفت. بالیم سلطان توانست با درایت تمام، یک سازماندهی پایدار در بکتاشیه که صورتی قانونی داشت به وجود آورد، تا جایی که در میان همه بکتاشی های علوی شناخته شد. از این زمان پست نشینی در طریقت بکتاشیه به رسمیت شناخته شد. چرا که قبل از آن بکتاشیه را دنباله رو و متأثر از سایر طریقت ها نظیر بابائیه و حروفیه می دانستند (ulusoy, 1986: 75). به عبارت دیگر می توان گفت که رسمیت یافتن بکتاشیه، تثبیت جایگاه بکتاشی ها را در میان عثمانی ها و گسترش آن را در سراسر مملکت عثمانی به ارمغان آورد. به نظر می رسد که سرآغاز واقعی طریقت بکتاشیه به عنوان یک طریقت منسجم و سازمان یافته به دوره بالیم سلطان می رسد (لوین، ۱۳۸۴: ۲۷۳/۱؛ tschudi, 1960: I/1162). زیرا بالیم سلطان به عنوان بنیان گذار سازمان منسجم بکتاشی، طریقت بکتاشیه را از نو سازمان داد و مبانی اصول و عقاید بکتاشیه را مدوّن و مرتب کرد و با دگرگونی های بزرگی در بعضی آیین و ارکان، آن طریقت را در یک اسلوب مشخص تدوین نمود. در واقع تمام قوانین و مراسم موجود در طریقت بکتاشیه ناشی از تدبیر و تفکر و برنامه ریزی بالیم سلطان بود (birge, 1965: 58؛ remzi, 2011: 81). انتخاب وی به عنوان پیر و مرشد از سوی بکتاشی ها، طریقت بکتاشیه را به واپسین فرم خود هدایت کرد (moosa, 1982: 44). هر چند که به نظر نمی رسد که وی اصل و جوهر رایج اعتقادات بکتاشیه را تغییر داده باشد (ruhi fiğlali, 1996: 199)، بلکه انتظار می رود وی با روشن کردن امیال و هنجارهای بکتاشی گری، اصلاحات مناسب و سازگار با شرایط روز را انجام داده است.

به دستور بالیم سلطان زاویه ها و خانقاه های بسیاری در سراسر بلاد عثمانی تأسیس گردیده و صاحب سرمایه های فراوانی شدند. در این زاویه ها به تعلیم تربیت دده ها همت گمارده شد و بدین ترتیب بکتاشی گری واقعیت خود را پیدا کرد. مشایخ بکتاشیه غالباً نزد عامه و نیز امرا و سلاطین، محترم و به کرامات منسوب بوده اند (جمالی فر، ۱۳۹۱: ۲۸؛ راوندی، ۱۳۷۴: ۶۲۵/۸). پیر و مرشد آنان، در خانقاه اصلی در کنار مقبره حاجی بکتاش، بین قیصری و قیرشهر زندگی می کرد (لوئیس، ۱۳۵۰: ۲۲۵). این تکیه از محل درآمد ۲۴ آبادی تأمین می شد. حتی بکتاشی های آلبانی و شبه جزیره کریمه نیز این کانون را بزرگترین مرکز خود می شناختند. تعیین شیوخ و رؤسای بکتاشیه نیز از این مرکز (امامی خوئی، ۱۳۹۲: ۳۳۸-۳۳۷) و به طور مستقیم از سوی شیخ الاسلام مشخص و انتخاب می شد (کیدو، ۱۳۹۵: ۳۰). در واقع توجه بالیم سلطان در بنیان زاویه ها در نقاط مختلف نه تنها باعث گسترده شدن این طریقت در سراسر قلمرو عثمانی شد، بلکه

با تعلیم پیرهای طریقت در این زوایا گامی در جهت تقویت بنیه‌های معنوی و عقیدتی بکتاشیه برداشته شد، که متعاقباً تبلیغ و انتشار آن عقاید را در بین عموم مردم به همراه داشت. بالیم سلطان اصول و قوانین جدیدی را ایجاد کرد که از جمله آنها، اصل دوازده پوست با استفاده از دوازده شمع و چراغ، پوشیدن پالهنک (افسار، کمند)، احترام به دوازده امام (ع)، مسأله تثلیث، شعار حق محمد (ص) و علی (ع) (جمالی فر، ۱۳۹۱: ۳۶)، تدوین و نظم و ترتیب دادن به قوانین داخل تکایا، و ایجاد سازمان درویشان مجرد، که این درویشان ازدواج نکرده و به‌عنوان نشانه‌ای از تجرد، حلقه‌هایی آهنین به‌عنوان حلقه تسلیم به گوش خود آویزان می‌کردند (ruhi fiğlali, 2006: 199). در واقع بالیم سلطان با نظم و ترتیب دادن به آیین‌ها و مناسک بکتاشیه، نظام تکیه‌داری طریقت بکتاشیه را تکمیل کرد.

پس از بالیم سلطان نیز بکتاشی‌گری ارزش و اعتباری بسیار یافت، و در آناتولی از جمله در روم‌ایلی گسترش پیدا کرد و مورد علاقه و حمایت حکومت نیز قرار گرفت و اوجاق ینی‌چری از نظر معنوی به بکتاشی‌گری وابسته شد (eroz, 1977: 75). این طریقت به‌گونه‌ای در قلمرو عثمانی رایج شد که هیچ یک از سلسله‌های صوفیه همچون بکتاشیه قبول عام نیافته بود (حتی، ۱۳۸۲: ۳۷۶). بدین ترتیب بر تمام سطوح فرهنگی و معنوی و حتی جنبه‌های اجتماعی و سیاسی عثمانی‌ها تأثیر فراوانی بر جای نهاد (کارامصطفی، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۸۱). در واقع یکی از عوامل مهم دوام و تشدید نفوذ بکتاشیه بعد از بالیم سلطان را می‌توان ناشی از تأثیرگذاری اصلاحات تکمیلی بالیم سلطان بر طریقت بکتاشیه قلمداد نمود.

تقابل بکتاشی‌های غالی با دولت عثمانی

از آنجایی که حاجی بکتاش بنیان‌گذار سلسله بکتاشیه از خراسان به آناتولی آمده بود، لیکن افکار و اندیشه‌های طریقت بکتاشیه در اصل شیعه بود. هر چند که بکتاشیان شیعه بودند، ولی به دلیل همسویی با تسنن عثمانی مورد حمایت دولت عثمانی بودند. اما در این میان عده‌ای از بکتاشی‌ها بودند که به علت مخالفت با تسنن عثمانی و طرفداری از تفکر تشیع و ایجاد ارتباط با شیعیان ایران، با واکنش دولت عثمانی واقع شدند (شیمل، ۱۳۷۵: ۵۳۷-۵۳۹). از طرفی نیز عقیده به الوهیت علی (ع) در میان بکتاشیه آناتولی جایگاه ویژه‌ای داشت و چون شاهان صفویه نیز خود را از نسل پیامبر (ص) می‌دانستند، این عقاید عاملی برای برقراری ارتباط بهتر میان برخی از بکتاشی‌ها با صوفی‌های قزلباش وابسته به صفوی بود (سبحانی و انصاری، ۱۳۵۵: ۵۲۴؛ erenler, 2013: 59). شاهان صفوی نیز هم‌پیمان و یاوران این گروه از بکتاشی‌ها قلمداد می‌شدند، و عامل این پیوستگی نیز طریقت و مذهب آنان بود (الامین، ۱۳۷۸: ۸۳). بدین ترتیب می‌توان گفت ارتباط و وابستگی مذهبی این دسته از بکتاشی‌ها با قزلباشان و صفویان، عاملی جهت تقابل این گروه از بکتاشی‌ها با دولت عثمانی گشته بود. در حقیقت می‌توان گفت که دو گروه از بکتاشیه در سرزمین عثمانی حضور داشتند. دسته‌ای از بکتاشیه، بکتاشیه رسمی و دولتی و مورد حمایت سلاطین عثمانی بودند، هر چند علی (ع) را می‌پرستیدند ولی آشکارا اظهار تشیع نمی‌کردند. دسته‌ای نیز در آناتولی

به سلاح تشیع مجهز بودند و با حکومت عثمانی تقابل پیشه کرده بودند و صفویان نیز از آنان حمایت می‌کردند. دسته نخست بکتاشی‌هایی بودند که خود را از نژاد ترک شمرده و زمینه ذهنی مساعدی با خانقاه و اوجاق آن داشته و به فرهنگ و معارف ترک علاقه‌مند بودند. این دسته به دلیل وابستگی‌ای که به اوجاق ینی‌چری داشتند، همواره از سوی سلاطین عثمانی تأیید می‌شدند. دسته دیگر، بکتاشی‌های غالی کوچ‌نشین بودند که در ایالات خاوری سکونت داشتند و تحت نفوذ دینی و سیاسی صفویان بودند. این گروه با سلطه عثمانی‌ها در منطقه آناتولی مخالفت ورزیده و در شورش‌های جلالی^۱ نقش چشمگیری داشتند. شاهان صفوی نیز با حمایت بکتاشی‌های غالی این منطقه، در صدد آن بودند تا دولت عثمانی را براندازند. از این‌رو همواره تشیع از نظر سلاطین سنی‌مذهب عثمانی و علمای رسمی آنان، خطری دینی و سیاسی محسوب می‌شد (رفیق، ۱۳۷۲: ۶۷). به عبارتی می‌توان گفت جامعه ناهمگون بکتاشی دو رویه متفاوت را در قلمرو سیاسی عثمانی در پیش گرفته بود. یکی بکتاشی‌های شرق قلمرو عثمانی که با اظهار تشیع آشکارا تحت سلطه صفویه بودند، دیگری بکتاشی‌های غرب قلمرو عثمانی که تحت سیطره حکومت ترک‌ها بودند و نه تنها به‌طور رسمی با دولت عثمانی در چالش قرار نگرفتند بلکه همگرایی مناسبی نیز داشتند. آنان با آن‌که آشکارا اظهار تشیع نمی‌کردند و از ایدئولوژی رسمی حکومت پیروی می‌کردند، ولی با این همه باید به این مسأله نیز توجه نمود که به دلیل ناهمگونی در مذهب، نفوذ آنان در دستگاه نظامی عثمانی، همواره خطر قیام یا فکر به دست‌گیری قدرت توسط این گروه از بکتاشی‌ها را نیز نوید می‌داد.

مناسبات سلطان بایزید دوم با بکتاشی‌های غالی

در آغاز قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی و در دوره سلطان بایزید دوم، بکتاشی‌های غالی با حمایت از قزلباش‌های آناتولی باعث شدند که قزلباش‌ها به پیروی و حمایت از صفویان و شاه اسماعیل اول برخیزند، لذا سلطان بایزید دوم به خاطر نگرانی‌هایی که از قزلباش‌ها داشت، در صدد اقداماتی برای مقابله با آنان برآمد. از جمله اقدامات سیاسی سلطان بایزید دوم برای جلوگیری از گسترش نفوذ دولت صفویه در آناتولی، کنترل قزلباش‌ها بود. از آنجایی که قزلباش‌ها زیر چتر بکتاشی‌های غالی قرار گرفته و با آنان درآمیخته بودند، لذا سلطان بایزید دوم تصمیم گرفت با وابستگی و تقرب هر چه بیشتر به بکتاشیه

۱. یک سری شورش‌های گسترده ضد حکومت عثمانی که متشکل از عناصر ناراضی در آناتولی بود، از سال ۱۰۰۴ق/ ۱۵۹۶م، و در ایام بحران مالی امپراتوری عثمانی پدید آمد و به خصوص در دوره قرایازیجی و با فرماندهی او قدرت گرفت و آناتولی را دچار آشفتگی و پریشانی کرد. دولت عثمانی که ابتدا مسأله را جدی نمی‌گرفت، یک‌باره با موجی گسترده از جلالی‌ها مواجه شد. این افراد پس از مدت‌ها جنگ و نبرد، در سال ۱۰۱۶ق/ ۱۶۰۷م، توسط نیروهای حکومتی، شکست خورده و متفرق شدند و اغلب آنان شروع به مهاجرت به مناطق مختلف کردند. بسیاری از آنان به ایران پناهنده شدند و از سوی دولت صفویه مورد استقبال واقع شده و در خدمت سپاه قزلباش صفوی درآمدند. گرچه به مرور بسیاری از آنان به‌طور پراکنده به سرزمین عثمانی بازگشتند (کین راس، ۱۳۷۳: ۲۹۴؛ اینالچق، ۱۳۹۴: ۹۱-۸۸).

یک‌جانشین و اظهار دوستی و روابط گرم با بالیم سلطان و کنترل جامعه بکتاشیه، بتواند قزلباش‌ها را مهار کند. در نتیجه بالیم سلطان از حمایت حکومتی برخوردار شد تا امکان کنترل هر چه بهتر جامعه بکتاشیه فراهم گردد (صبحی‌الانطاک، ۲۰۰۳: ۱۰۷؛ şener, 1989: 108؛ savaş, 2002: 147-150). در حقیقت در این دوره بکتاشیه یک‌جانشین با محوریت بالیم سلطان، به تشویق دولت عثمانی نقش واسطه‌ای میان حکومت، و قزلباش‌ها و حامیان بکتاشی آنان (بکتاشی‌های غالی) را، که با قیام‌های خود حکومت را دچار مشکل ساخته بودند ایفا می‌کرد. چون دولت عثمانی با نظارت بر جامعه بکتاشی‌ها با یاری بالیم سلطان می‌توانست قزلباش‌ها را نیز زیر نظر داشته باشد و از قیام‌های پی‌درپی آنان جلوگیری نماید (inalcik, 1973: 195). بدین ترتیب یکی از اقدامات سیاسی سلطان بایزید دوم برخورد با قزلباش‌های پیرو بکتاشی‌های غالی، برای جلوگیری از گسترش نفوذ دولت صفویه در آناتولی بود که با حمایت از بکتاشی‌های یک‌جانشین صورت گرفت. لذا سیاستی که سلطان بایزید دوم در پیش گرفت این بود که بکتاشی‌های غالی را توسط خود بکتاشی‌ها (بکتاشی‌های یک‌جانشین) مهار کند.

نتیجه‌گیری

بکتاشیه یکی از طریقت‌های مهمی بود که با تکیه بر ماهیت فکری و اعتقادی خود که مبتنی بر باورها و آموزه‌های صوفیانه بود، توانست در بدو تأسیس امیرنشین عثمانی با عثمانی‌ها پیوند برقرار نماید. از آنجایی که امیرنشین عثمانی با غلبه بر دیگر امیرنشین‌های آسیای صغیر به امپراتوری قدرتمندی تبدیل شده بود، برای ادامه حیات و وحدت بخشیدن به جامعه‌ای که از گروه‌های قومی و مذهبی متنوعی برخوردار بود، تکیه بر طریقت‌ها و از جمله طریقت بکتاشیه را در رأس سیاست‌های خود قرار داد. چرا که رهبران بکتاشیه از نفوذ بالایی در بین مردم برخوردار بودند. ضمن این‌که نوع و محتوای تعالیم بکتاشیه فارغ از هر نوع تعصب و جزمیت، به همه ادیان و مذاهب و عقاید به دیده احترام می‌نگریست. بدین ترتیب سیاست تسامح و تساهل بکتاشیه باعث شد این طریقت نفوذ خود را هر چه بیشتر در جامعه عثمانی گسترش دهد. از طرفی همسویی مذهبی بکتاشیه با مذهب تسنن عثمانی، نفوذ بکتاشی‌ها را در میان عثمانی‌ها بیشتر کرد و توفیق و تداوم حیات بکتاشیه را فراهم نمود. به طوری که بکتاشیه با سازمان نظامی ینی‌چری پیوند عمیقی یافت و با تقویت اعمال مذهبی و نظامی ینی‌چری‌ها و نیز شرکت در فتوحات نظامی، از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در امپراتوری عثمانی برخوردار گشت و مورد تأیید سلاطین عثمانی و علمای رسمی قرار گرفت. به‌عبارتی می‌توان گفت که بکتاشیه با خدمات ارزنده در زمینه‌های مختلف اعتقادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی و اجتماعی زمینه‌های تعامل با حکومت عثمانی را ایجاد نمود. اما جدا از بکتاشی‌های رسمی مورد قبول و حمایت عثمانی‌ها که با سپاه ینی‌چری همکاری داشتند و حامیان آنها بودند، گروهی از بکتاشی‌ها نیز به بکتاشی‌های غالی معروف بودند، که با شرکت در شورش‌های جلالی که علیه حکومت عثمانی بر پا می‌گشت، فعالیت می‌کردند. این گروه از بکتاشی‌ها، همواره مورد حمایت شاهان صفویه بودند و به‌دلیل

اندیشه‌های غالی و مخالفت با حکومت عثمانی مورد تعقیب و آزار سلاطین عثمانی بودند. به‌طور کلی می‌توان گفت که، از زمان ظهور عثمانی‌ها تا پایان دوره سلطان بایزید دوم، غیر از بکتاشی‌های غالی که به دلیل مخالفت با عثمانی‌ها از لحاظ عقیدتی و سیاسی، زمینه‌های تقابل با حکومت عثمانی را ایجاد کردند، سایر بکتاشی‌ها با حکومت عثمانی در تقابل و تنش نبودند، بنابراین همواره مورد توجه و عنایت حکمرانان عثمانی قرار گرفتند.

منابع و مأخذ

۱. آزند، یعقوب، ۱۳۶۹، *حروفیه در تاریخ*، تهران: نشر نی.
۲. ابن‌حجر الهیثمی، احمد بن محمد الشافعی، ۱۹۲۹م، *الدرر الکامنه فی اعیان المئه الثامنه*، تحقیق الکرنکوی، حیدرآباد: بی‌جا.
۳. احسان اوغلو و دیگران، ۱۳۹۷، *دولت و جامعه در دوره عثمانی*، ترجمه علی کاتبی و توفیق هاشم‌پور سبحانی، مهدی گلچین عارفی، حجت فخری، تهران: کتاب مرجع.
۴. اسدی، رامین و محمود دریائی، ۱۳۹۲، *ترکیه، تاریخ، فرهنگ و جاذبه‌های گردشگری*، تبریز: آریا.
۵. اسلوار، فاتح، ۱۳۹۱، *حروفیه از ابتدا تاکنون با استناد به منابع دست اول*، ترجمه داوود وفایی، تهران: مولی.
۶. الفهد، شیخ ناصر، ۱۴۳۹ق، *تاریخ عثمانی و سلفیت*، ترجمه محب الغربا، موسسه مکتبه الموحدین.
۷. الافلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد، ۱۳۶۲، *مناقب العارفین*، با تصحیحات، حواشی، تعلیقات و به کوشش تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب.
۸. الامین، شریف یحیی، ۱۳۷۸، *فرهنگنامه فرقه‌های اسلامی*، ترجمه محمدرضا موحدی، تهران: باز.
۹. الحموی، احمد بن محمد، ۱۹۹۳م، *فضائل سلاطین بنی‌عثمان*، تحقیق محسن سلیم، قاهره: دارالکتاب الجامعی.
۱۰. الشیبی، کامل مصطفی، ۱۳۸۷، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
۱۱. العزاوی، عباس، ۱۹۳۵-۵۵م، *تاریخ العراق بین احتلالین*، بغداد: مکتبه الحیدریه.
۱۲. امامی‌خوئی، محمدتقی، ۱۳۹۲، *ترکان، اسلام و علوی‌گری-بکتاشی‌گری در آناتولی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. اوجاق، احمدیاشار، پاییز ۱۳۸۵، «از عصیان بابائیان تا قزلباش‌گری نگاهی به تاریخ و ظهور و رشد علویان در آناتولی»، ترجمه شهاب ولی، قم: تاریخ اسلام، شماره بیست و هفتم.

۱۴. اوجاق، احمدیاشار و میکائیل بایرام، ۱۳۸۴، *جنبش‌های عرفانی-سیاسی در زمان سلجوقیان*، ترجمه محمدتقی امامی خوئی، تهران: گواه.
۱۵. اوزون چارشی‌لی، اسماعیل حقی، ۱۳۷۷، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
۱۶. -----، ۱۳۷۹، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
۱۷. اینالچق، خلیل، ۱۳۹۴، *امپراتوری عثمانی عصر متقدم ۱۶۰۰-۱۳۰۰*، ترجمه کیومرث قرقلو، تهران: بصیرت.
۱۸. بایرام، میکائیل، ۱۳۸۰، *جنبش زنان آناتولی*، ترجمه داود وفایی و حجت‌الله جودکی، تهران: نگاه.
۱۹. براون، ادوارد، ۱۳۸۵، *نوشته‌های حروفیه و ارتباط آنان با طریقه دراویش بکتاشی، فرهنگ ایران زمین*، زیر نظر ایرج افشار، ترجمه عطاءالله حسینی، تهران: سخن.
۲۰. بورلو، ژوزف، ۱۳۸۶، *تمدن اسلامی*، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۱. پروند، شادان و زهرا سبحانی، ۱۳۷۳، *زمینه شناخت جامعه و فرهنگ ترکیه*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
۲۲. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، ۱۳۶۳، *اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
۲۳. جمالی‌فر، مهدی، ۱۳۹۱، *مقدمه‌ای بر شناخت جامعه علویان ترکیه از پیدایش تا ۲۰۰۹ م*، تهران: امیرکبیر.
۲۴. حتی، فیلیپ خوری، ۱۳۸۲، *شرق نزدیک در تاریخ*، ترجمه قمر آریان، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. حیدرزاده نایینی، محمدرضا، ۱۳۸۰، *تعامل دین و دولت در ترکیه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۶. خواجه‌الدین، سید محمدعلی، ۱۳۶۲، *سرسپردگان*، بی‌جا: کتابخانه منوچهری.
۲۷. دورسون، داود، ۱۳۸۱، *دین و سیاست در دولت عثمانی*، ترجمه منصوره حسینی و داود وفائی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۸. دونمز، نوری، ۱۳۸۹، *علویان ترکیه*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۹. راوندی، مرتضی، ۱۳۷۴، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نگاه.
۳۰. رفیق، احمد، فروردین-تیر ۱۳۷۲، *رافضی‌گری و بکتاشی‌گری*، ترجمه توفیق سبحانی، معارف، شماره اول، دوره دهم.
۳۱. ریاحی، محمدامین، ۱۳۶۹، *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران: پاژنگ.

۳۲. رئیس‌نیا، رحیم، ۱۳۶۱، *بدرالدین مزدکی دیگر*، تهران: آگاه.
۳۳. زارکون، تی‌یری، ۱۳۹۷، *تصوف و طریقت، نگاهی تاریخی*، ترجمه علیرضا رضایت، تهران: حکمت.
۳۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۵۳، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
۳۵. ساسانی، خان‌ملک، ۱۳۵۴، *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: بابک.
۳۶. سامی، شمس‌الدین، ۱۳۱۴، *قاموس‌الاعلام*، استانبول: مطبعه مهران.
۳۷. سبجانی، توفیق و قاسم انصاری، زمستان ۱۳۵۵، «*حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه*»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره صد و بیستم.
۳۸. شکر، محمد، ۱۳۸۵، *سلجوقیان*، ترجمه نصرالله صالحی و علی ارطغرل، قم: ادیان.
۳۹. شیمیل، آنه‌ماری، ۱۳۷۵، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۰. صبحی‌الانطاکی، بسیم، ۲۰۰۳م، *علویوا الاناضول*، بیروت: موسسه البلاغ.
۴۱. طاشکبری‌زاده، عصام‌الدین احمد، ۱۳۸۹، *الشقائق النعمانیه فی علماءالدوله العثمانیه*، تصحیح و تحقیق محمد طباطبائی بهبهانی (منصور)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۴۲. عاشق پاشازاده، بی‌تا، *تواریخ آل عثمان*، استانبول: مطبعه عامره.
۴۳. عروج‌نیا، پروانه، ۱۳۷۷، «*بکتاش ولی*»، دانشنامه جهان اسلام، غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی.
۴۴. فاختوری، حنا و خلیل‌البحر، ۱۳۸۱، *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه عبدالصمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۵. کارامصطفی، احمد تارگون، ۱۳۹۵، *تاریخ کهن قلندریه*، ترجمه مرضیه سلیمانی، تهران: فرهنگ معاصر.
۴۶. کوربن، هانری، ۱۳۷۳، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبائی، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران: کویر.
۴۷. کیدو، اکرم، ۱۳۹۵، *نهاد شیخ‌الاسلام در دولت عثمانی*، ترجمه سید محمدرضی مصطفوی‌نیا و حسن حضرتی، تهران: ندای تاریخ.
۴۸. کین راس، لرد، ۱۳۷۳، *قرون عثمانی*، ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، تهران: کهکشان.
۴۹. گودوین، گادفری، ۱۳۸۸، *تاریخ معماری عثمانی*، ترجمه اردشیر اشراقی، تهران: فرهنگستان هنر.
۵۰. گولپینارلی، عبدالباقی، ۱۳۷۴، *در بیان ادبیات دیوانی*، ترجمه توفیق ه. سبجانی، تهران: سروش.

۵۱. -----، ۱۳۷۵، *مولانا جلال‌الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها*، ترجمه توفیق ه. سبحانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۲. -----، ۱۳۸۲، *مولویه پس از مولانا*، ترجمه توفیق ه. سبحانی، تهران: نشر علم.
۵۳. گیب، همیلتن، ۱۳۸۰، *اسلام، بررسی تاریخی*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
۵۴. لاپیدوس، ایرام، ۱۳۸۱، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران: اطلاعات.
۵۵. لاموش، ۱۳۱۶، *تاریخ ترکیه*، ترجمه سعید نفیسی، تهران: کمیسیون معارف.
۵۶. لویزن، لئونارد، ۱۳۸۴، *میراث تصوف*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
۵۷. لوئیس، برنارد، ۱۳۵۰، *استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی*، ترجمه ماه‌ملک بهار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵۸. مبلغی آبادانی، عبدالله، ۱۳۷۶، *تاریخ صوفی و صوفیگری*، قم: حرّ.
۵۹. مخبر دزفولی، فهیمه، ۱۳۸۹، *پیدایش طریقت علوی-بکتاشی در آناتولی*، تهران: علمی فرهنگی.
۶۰. مدرس تبریزی، محمدعلی، ۱۳۶۹، *ریحانه‌الادب*، بی‌جا: کتابفروشی خیام.
۶۱. مدرسی چهاردهی، نورالدین، ۱۳۸۲، *سلسله‌های صوفیه ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۲. مزاولی، میشل م، ۱۳۶۸، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
۶۳. مشکور، محمدجواد، ۱۳۸۶، *فرهنگ فرق اسلامی*، با مقدمه و توضیحات کاظم مدیر‌شانه‌چی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۶۴. معصوم‌علیشاه شیرازی (نائب‌الصدر)، ۱۳۸۲، *طرائق‌الحقائق*، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: سنایی.
۶۵. منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله، ۱۳۹۳، *تاریخ منجم‌باشی یا صحایف‌الاکبار فی وقایع‌الآثار*، از تشکیل دولت عثمانی تا پایان سلطنت سلیمان‌خان قانونی، ترجمه نصرت‌الله ضیائی، تهران: مهراندیش.
۶۶. نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، تهران: کتابفروشی فروغی.
۶۷. بی‌نا، ۲۰۱۱، *ولایت‌نامه*، ترجمه اسرا دوغان با همکاری مریم سلطانی، اربیل: آراس.
۶۸. ولز، ه. ج، ۱۳۵۳، *کلیات تاریخ، دورنمایی از تاریخ زندگی و آدمی از آغاز تا ۱۹۶۰ میلادی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با تجدید نظر ریموند پوستگیت، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۹. پورگشتال، یوزف هامر، ۱۳۶۷، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزازکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: زرین.
۷۰. هینتس، والتر، ۱۳۷۷، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

71. Banarlı, Nihad Sami, 1983, *Resimli türk edebiyat tarihi*, İstanbul.
72. Birge, John Kingsley, 1965, *The Bektashi order of Dervishes*, London: Luzac & Co.
73. Erenler, Sadek, 2013, *Alevilikde yedi ulular*.
74. Eroz, M, 1977, *Türkiyede Alevilik-Bektaşilik*, İstanbul.
75. Inalcik, H, 1973, *The Ottoman Empair*, tr. N. Itzkowitz and C. Imber, London.
76. Lewis, B, 1963, *Istanbul and the civilization of the Ottoman Empire*.
77. Melikof, Irone, 2009, *Uyuriken uyardılar*, turan alptekin, demos yayinlari, 1 baski, İstanbul.
78. Moosa, Matti, 1982, *Extermist Shiites, The Ghulat Sects*, Syracuse University.
79. Musali, Namiq, 2013, *Ehl-i Haklar*, Önsöz, 1 baski, İstanbul.
80. Norris, H. T, 1993, *Islam in the Balkans, Religion and Society between Europe and the Arab word*, London.
81. Özcan, Hüseyin, 2003, *Alevi bektâşi kültürüne bakışlar*, horasan yayini, 1 baski, İstanbul.
82. Purgstall, Hammer, 1963, *Geschichte des osmanischen Reiches*, Austria.
83. Remzi, Kaptan, 2011, *Alevi onderleri*.
84. Ruhi Fiğlali, Ethem, 1996, *Turkiyede Alevilik ve Bektaşilik*, İstanbul, Selcuk yayinlari, 4 baski.
85. _____, 2006, *Türkiyede Alevilik ve Bektaşilik*, İzmir, İlahiyat Vakfi.
86. Savaş, Saim, 2002, *XVI Asirda Anadoluda Alevilik*, Ankara, Vadi Yayinlari, birinci baski.
87. Şener, Cemal, 1989, *Alevilik olayi (Toplumsal bir başkaldirinin kısa tarihcesi)*, İstanbul, kurtis matbaasi, 4 baski.
88. Trimmingham, J. S, 1973, *The Sufi orders in Islam*, London, Oxford University Press.
89. Tschudi, R, 1960, *Bektashiyya, The Encyclopaedia of islam*, leiden, E. J. Brill.
90. Ulusoy, Clalettin, 1986, *Hac Bektaş veli ve alevi bektâşi yolu*, hac bektâş veli yayinlari, ikinci baski, Ankara.
91. Ulvi baba, Ali, 2006, *Bektaşilik makalati*, horasan yayinlari, 1 baski, İstanbul.
92. Üçüncü, Kemal, Otman baba vilayetnamesi, kut, 2004, *fen-edebiyat falkütesi türk dili ve edebiyat bölümü*-Trabzon.
93. Üzüm, İlyas, 2009, *Tarihsel ve Kültürel Bouyutlariyla alevilik*, İstanbul, İslam Araştırmalar Merkezi yayinlari.
94. www.alevibektasi.org/xabiva.htm, A Glimpse at Sufism in the Balkans, H. Abiva.
95. www.hüseyingazi.org.tr/makale.asp?id=36&seyit-ali-sultan-kizil-deli, Gülağ Öz, 10 Aralık 2011.
96. www.mumsema.com, arap-islam-alimleri, geyikli-baba.

An analysis of the Bektashi sect from the time of the rise of the Ottomans to the end of Bayazid II

Masumeh Dorsar¹

Dr. Mahbub Mahdavian²

Abstract

Bektashi was one of the most powerful and influential sects in the history of the Ottoman Empire, which gained a special place in the Ottoman Empire with its policy of religious tolerance, interaction with the Ottoman rulers and influence among the Yeni Çeri army. Thus, Bektashi came to power and, by adapting to the religious and political goals of the Ottomans, was able to play a role in the social, political and military developments of the Ottoman period. The basic demand of the present study is to investigate Bektashi relations with the Ottomans until the end of the reign of Sultan Bayazid II. Research method in this research, descriptive-analytical method and data collection method is also library. According to the findings of this study, Bektashi has always had stable and close relations with the Ottomans from the first years of the establishment of the Ottoman state, and the elders of this sect also influenced the Ottoman system of government and established ties with the Yenis. They have done

¹. Department of History and Civilization of Islamic Nations, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

masumehdorsar@yahoo.com

². Department of History and Civilization of Islamic Nations, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran. Corresponding author.

dr.m.mahdavian@gmail.com

something valuable to the Ottoman government. Thus the Bektashis, with the religious and political alignment of the Ottomans, were supported by the Ottoman rulers, and with the exception of the exaggerated Bektashis who were ideologically and politically opposed to the Ottomans, the other Bektashis were not subjected to strict rule by the Ottoman government. And for a long time they established an inseparable connection with the Ottomans.

Keywords: Bektashi, Ottoman, Interaction, Contrast, Anatolian.